



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۱ دی ۱۴۰۰

موضوع جزئی: مسئله ۲۹ - بررسی حرمت اسماع صوت مهیج - ادله حرمت -

مصادف با: ۸ جمادی الثانی ۱۴۴۳

بررسی دلیل اول (آیه) - مقتضای تحقیق در آیه

جلسه: ۶۲

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد در مورد تحریم سماع و اسماع صوت زن یا به تعبیر امام(ره) المکالمه مع الرجال بکیفیه مهیجه، عمدتاً به آیه «فلا تخضعن بالقول» استناد شده است. تقریب استدلال به این آیه بیان شد؛ اشکالی که به این آیه شده یا به تعبیر دیگر دیدگاه مخالفین هم مورد اشاره قرار گرفت. گفتند این آیه از اختصاصات زنان پیامبر(ص) است و لذا شامل غیر آنها نمی‌شود. کلام مرحوم صاحب جواهر هم ذکر شد و گفتیم باید این آیه مورد بررسی قرار گیرد که بالاخره آیا دلالت بر حرمت دارد یا ندارد. البته به غیر از این آیه، ارتکاز متشرعه هم به عنوان مستند ذکر شد که مرحوم آقای حکیم فرموده بودند.

بیان دیگر برای عدم دلالت آیه بر حرمت

البته بعضی از کسانی که قائل به عدم دلالت آیه بر حرمت هستند، به جهت دیگری می‌گویند آیه دلالت بر حرمت ندارد. مرحوم آقای حکیم فرمودند این آیه حکم اختصاصی زنان پیامبر(ص) را بیان می‌کند؛ لذا شامل دیگران نمی‌شود. یک راه دیگری هم برای عدم دلالت آیه بر حرمت ممکن است ذکر شود یا چه بسا ذکر شده - غیر از راه اختصاص - و آن اینکه: بر فرض هم آیه اختصاص به زنان پیامبر(ص) نداشته باشد و شامل همه زنان شود، اما نهی موجود در آیه نهی تنزیهی است و نه تحریمی؛ و روایتی که در آن بیان شده بود که امیرالمؤمنین(ع) «کان یسلم علی النساء و یکره أن یسلم علی الشابه منهن» این را قرینه گرفتند که این نهی، نهی تنزیهی است؛ برای اینکه سخن از کراهت است و کراهت در واقع از این جهت است که این کاری است که ممکن است منجر به گناه شود یا او را در معرض تحریک دیگران قرار دهد. لذا گفته‌اند بر فرض حتی اختصاص هم وجود نداشته باشد، آیه دلالت بر حرمت ندارد. این اجمالی از اقوال و آراء و انظاری است که در این رابطه می‌توانیم ذکر کنیم.

مقتضای تحقیق در آیه

عمده این است که ببینیم مقتضای تحقیق چیست. حالا خود این آیه را بررسی کنیم و بعد دلیل دیگری که در این مقام ذکر شده است. چند جهت در این آیه باید معلوم شود.

جهت اول

جهت اول اینکه نهی در این آیه، نهی تنزیهی است یا تحریمی؟ ظاهر این است که این نهی، نهی تحریمی است؛ چون اصل در نهی تحریم است یا به تعبیر دیگر ظاهر نهی تحریم است، مگر اینکه قرینه‌ای برای حمل بر غیر تحریم وجود داشته باشد. اینکه بگوییم نهی در اینجا صرفاً تنزیهی است آن هم به استناد روایتی که دلالت آن بر این مطلب محل اشکال است، خلاف ظاهر است. قرینه دیگری هم در کلمات برای حمل بر کراهت ذکر نشده است. آن روایتی که در مورد امیرالمؤمنین(ع) وارد شده، اولاً

به طور مطلق راجع به سلام دادن به زنان جوان این را بیان کرده است، به علاوه یکره که در این روایت ذکر شده، لزوماً به معنای کراهت اصطلاحی نیست و اعم است؛ بالاخره ممکن است یک معنای عامی را در اینجا اراده کرده باشد. بعد هم به مسأله قول مهیج زنان و موضوعی که الان در اینجا درباره آن بحث می‌کنیم ارتباطی ندارد. لذا اساساً حمل این نهی بر نهی تنزیهی قابل قبول نیست.

«إن اتقین» هم یک قرینه است؛ خود اینکه «فلا تخضعن بالقول» به عنوان یک امری متفرع بر «إن اتقین» ذکر شده، این با تنزیهی بودن سازگار نیست؛ مگر اینکه بگوییم اینجا به اصل تقوا کاری ندارد؛ بلکه مراتب عالیہ تقوا را مورد نظر قرار داده است. یعنی کمال تقوا به این است که از این کارها هم اجتناب شود. پس اللهم الا أن یقال که «فلا تخضعن بالقول» در واقع نهی تنزیهی از خضوع در قول می‌کند، به عنوان مصداق و راه و سببی برای مراتب عالی تر تقوا. ... چون راجع به زنان پیامبر(ص) است، ممکن است بگوییم یک تقوای افزون تری را یا تقوای کامل تری را در مورد آنها بیان می‌کند. چون ممکن است کسی بگوید که این حتی در مورد زنان پیامبر(ص) هم نهی تنزیهی است و این خلاف ظاهر نیست. برای اینکه اگر آیه اختصاص به زنان پیامبر(ص) داشته باشد و راه تقوای آنها در این قرار داده، چه بسا برای آنها یک مرتبه بالاتری از تقوا را پیشنهاد می‌کند؛ لذا می‌گوید بهتر این است که خضوع در قول هم نداشته باشید. پس چندان خلاف ظاهر نیست. علی‌ای حال ممکن است از آن جهت یک قرینه بر نهی تنزیهی باشد. اللهم إلا أن یقال که مسأله تقوا اشاره به مسأله اجتناب از محرمات و فعل واجبات نباشد، بلکه یک مرتبه بالاتری از تقوا مدنظر باشد. ...

جهت دوم

جهت دیگر این است که متعلق نهی در اینجا چیست؟ متعلق نهی، خضوع در قول است. خضوع در قول به چه معناست؟

معانی سه گانه

معنای اول: نوع مفسرین خضوع در قول را به معنای نازک کردن صدا دانسته‌اند؛ یعنی یک امری که مربوط به کیفیت صوت است. صدا نازک و مثلاً همراه ناز و عشوه باشد. چون ممکن است کسی صدایش را رقیق کند و یک کسی ممکن است صدایش را درشت کند. نوع کسانی که به این آیه استناد کرده‌اند، خضوع در قول را به این معنا گرفته‌اند؛ لذا مرحوم سید می‌گوید «یحرم اسماع صوتها بکیفیه مهیجة» و به دنبال آن تهییج را معنا می‌کند که یک رکن آن همین نازک کردن و رقیق کردن صداست. اما به غیر از این، دو احتمال دیگر هم در اینجا وجود دارد.

معنای دوم: معنای دیگر پایین آوردن تن صدا است، یعنی آهسته حرف زدن. صدا گاهی جوهر دارد و کاملاً معلوم است؛ یک وقت آهسته سخن گفتن، یا جوهره صدا کم است یا اصلاً ممکن است مثل ذکر تسبیحات اربعه در رکعت سوم و چهارم نماز که این هم یک نحوه سخن گفتن است. احتمال دوم در مورد خضوع در قول این است که آهسته سخن بگوید، یا با یک جوهر کم یا بدون جوهر. این در مقابل رفع الصوت است، در آیه هم داریم «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»، یعنی صدایتان را پایین بیاورید.

این با معنای اول فرق می‌کند. اینجا بحث بلند و کوتاهی صداست؛ آنجا عادی حرف زدن یا با ناز و عشوه حرف زدن است. باز نحوه حرف زدن هم صرف نظر از محتوا مورد نظر است؛ هم معنای اول و هم معنای دوم، هر دو مربوط به صوت است؛ جنس صوت گاهی بلند است و گاهی کوتاه. جنس صوت گاهی با نازکی و ناز و عشوه است یا ممکن است عادی باشد. مثلاً

رسمی یا غیررسمی باشد، صرف نظر از محتوا.

معنای سوم: دیگر اینکه به معنای تلین الکلام باشد؛ یعنی نرم و عاطفی و مهربان سخن گفتن. اینکه می‌گوید «فلا تخضعن بالقول»، یعنی خودمانی و صمیمی و عاطفی حرف نزنید. چون گفتگوها گاهی ممکن است خیلی صمیمانه باشد؛ در گفتگوی صمیمی بالاخره الفاظ خاصی به کار می‌رود، مثل جانم، قربانت بروم، عزیزم و امثال اینها. اینجا کاری به صوت و صدا ندارد؛ یعنی کیفیت صوت مدنظر نیست؛ بلکه محتوای کلام و سخن مدنظر است.

بررسی معانی سه‌گانه

حالا نهدی از خضوع در قول به کدام یک از این معانی مورد نظر است؟ نوعاً این را حمل کرده‌اند بر نازک کردن صدا؛ اما عده‌ای این را متعین در معنای سوم دانسته‌اند که اساساً خضوع در قول یعنی نوع حرف زدن نباید عاطفی، مهربانانه و صمیمانه باشد، و قرینه آن را «فیطمع الذی فی قلبه مرض» گرفته‌اند؛ چون می‌گویند این نوع صحبت کردن باعث طمع می‌شود. یعنی صمیمانه سخن گفتن، عاطفی سخن گفتن، موجب می‌شود که در قلب مریض طمع ایجاد کند و به فکر بیفتد که خدای نکرده یک ارتباطی را سامان بدهد. یعنی این باعث می‌شود که او افکار و نقشه‌های شیطانی به ذهنش خطور کند. پس یک عده‌ای معنای اول را متعین دانسته‌اند و یک عده‌ای معنای سوم را.

اما حق در مطلب چیست؟ آیا اینجا خصوص معنای اول منظور است یا معنای سوم؟ به نظر می‌رسد هر سه از مصادیق خضوع در قول است. دلیلی ندارد که این را متعین در معنای اول بدانیم یا متعین در معنای سوم. آیه می‌گوید «لا تخضعن بالقول» و ما سه معنا را درباره آن گفتیم. خضوع در قول یعنی یک نوع تواضع در سخن گفتن، یک نوع کوچکی در سخن گفتن، معنای خضوع ممکن است فارغ از مسأله قول باشد، خضوع یک وقت در رفتار است؛ خضوع در رفتار یعنی افتادگی، کوچکی و تواضع و خشوع، این یک نوع سلطه‌ای را ممکن است برای طرف مقابل ایجاد کند. البته همه‌جا اینطور نیست، ولی خود به خود خضوع در رفتار در مواجهه با دیگران یک نوع سلطه و تسلطی را در طرف مقابل ایجاد می‌کند. این اگر در قول بخواهد تجلی پیدا کند، یعنی این کوچکی و این خشوع در سخن گفتن خودش را نشان بدهد، قدر متعین یا اظهار مصادیق آن، سخن گفتن عاطفی، نرم، مهربانانه است؛ همان که امام از آن تعبیر به تلین الکلام کردند که به محتوا مربوط می‌شود؛ اظهار مصادیق خضوع در قول این است که با یک لحن صمیمانه عاطفی دوستانه‌ای که موجب طمع می‌شود سخن بگویند. این حالت بیشتر آن تسلط و سلطنت را ممکن است در طرف مقابل ایجاد کند و بیشتر او را به طمع بیندازد. آهسته سخن گفتن اگر مخصوصاً بدون جوهره صدا باشد، این هم به نوعی خضوع در قول است و همان حالت تسلط و سلطنت و تفوق که می‌تواند منجر به آن طمع شود، این را ایجاد می‌کند.

ناز و عشوه دادن به صدا، نازک کردن صدا هم از حیث مصداقیت برای خضوع در قول در رتبه بعد قرار می‌گیرند؛ به هر حال همه اینها مصداق سخن گفتن هستند. من گمان می‌کنم که عبارت تحریر به این جهات اشاره دارد که ترقیق القول همان معنای اول است یعنی نازک کردن صدا؛ تلین الکلام اشاره به معنای سوم دارد؛ تحسین الصوت و زیبا کردن، این هم به نوعی به همان معنای اول مرتبط است. بدون تردید نازک کردن، ترقیق و تحسین صوت و قول، اینها از مصادیق خضوع در قول هستند و بدون تردید و به نحو روشن تر تلین الکلام هم از مصادیق خضوع در قول است. اما آهسته سخن گفتن مخصوصاً در جایی که

صدا جوهره نداشته باشد، مثل اینکه به صورت نجوا سخن بگوید، این حتماً از مصادیق خضوع در قول است.

جهت سوم

آنچه که شاهد بر مدعاست و می‌تواند خضوع در قول به تمام مصادیق را دربرگیرد «فیطمع الذی فی قلبه مرض» است؛ اگر این چنین سخن گفته شود، اگر خضوع در قول باشد، این منجر می‌شود به طمع در قلب کسی که مریض است. طمع هم در اینجا به معنای لذت نیست؛ نمی‌خواهد بگوید فیتلذذ کسی که در قلبش مرض است؛ چون تلذذ منحصر نیست به کسی که در قلبش مرض است؛ بالاخره تلذذ حتی ممکن است برای کسی که لم یکن فی قلبه مرض هم پیش بیاید؛ به‌علاوه اساساً تلذذ یک امری است که گاهی قهری است؛ یعنی به حسب طبع بشر که از چیزهای خوب لذت می‌برد، ممکن است همانطور که از یک منظره خوب و از یک غذای خوب و از یک بوی خوش لذت ببرد، از صدای خوب هم لذت ببرد. بنابراین طمع در اینجا به معنای این است که مقاصد سوء و شوم در ذهنش پرورش پیدا کند؛ این در قلب کسانی است که مریض دارند. پس «فیطمع» به معنای این است که آدم‌های بیمار دل و مریض احوال از نظر قلبی و روحی، آدم‌های مریض مقاصد شیطانی و شومی در ذهن آنها شکل بگیرد، بالاخره می‌خواهد بگوید که شما خضوع در قول نکنید تا چنین اشخاصی خدای نکرده از این نحوه سخن گفتن شما به طمع نیفتند و در فکر و ذهن خود نقشه‌ها و مقاصد شوم نپروراندند و خدای نکرده به فکر فعل حرام و کار حرام بیفتند. هر سه نوع خضوع یا هر سه معنای خضوع این خصوصیت را دارد و می‌تواند منجر به چنین چیزی شود. لذا خود این معنای طمع قرینه است بر اینکه خضوع در قول معنایش این است.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است اینجا یک سؤال مطرح شود و آن اینکه بالاخره اینها سه معنا از خضوع‌اند یا سه مصداق از خضوع؟ اگر سه مصداق هستند، پس معنای خضوع چیست؟ خضوع در قول یک اصطلاح خاصی نیست که ما دنبال این باشیم که معنای آن چیست. معنای خضوع معلوم است، معنای قول هم معلوم است. خضوع یک وقت ممکن است در رفتار باشد و یک وقت ممکن است در قول باشد. آن وقت این ترکیب با ملاحظه خود معنای خضوع یعنی کوچکی، تواضع، خشوع در مقام سخن گفتن، که این به انحاء سه‌گانه یاد شده بروز و ظهور پیدا می‌کند؛ و الا خضوع در قول معنای اصطلاحی ندارد که ببینیم اصطلاحاً خضوع در قول یعنی چه. آن خضوع وقتی در مقام سخن گفتن می‌خواهد بروز و ظهور پیدا کند، به یکی از این انحاء بروز و ظهور پیدا می‌کند و این مهیج است. «فیطمع الذی فی قلبه مرض» هم به همین ترتیب پیش می‌آید و این هم خودش قرینه است بر اینکه خضوع در قول به همین معنایی است که ما عرض کردیم. پس در حقیقت اینها مصادیق مختلف خضوع در قول هستند. البته بعضی از این مصادیق از حیث مصداقیت آشکارتر و اظهر مصادیق به شمار می‌روند و برخی ممکن است به این وضوح نباشد، بلکه یک مصداق و یک فرد خفی از این به حساب بیایند؛ اما در عین حال معنایش معلوم است که نهی متعلق شده به خضوع در قول و همه این مصادیق هم می‌تواند موجب طمع باشد؛ طمع را هم گفتیم که به چه معناست. بنابراین نهی تحریمی متعلق شده به خضوع در قول تا طمع پیش نیاید. این معنای کلی آیه است.

جهت چهارم

عمده این است که ببینیم آیا این اختصاص به زنان پیامبر(ص) دارد یا ندارد. اگر عدم اختصاص را هم ثابت کنیم، به نظر می‌رسد آیه دلالت بر حرمت دارد. به نظر ما آیه اختصاص به زنان پیامبر(ص) ندارد خلافاً لما یظهر من کلام صاحب الجواهر و

خلافاً لما قاله المحقق الحكيم. برای اینکه نهی از خضوع در قول معلل شده به «فیطمع الذی فی قلبه مرض»؛ این جنبه تعلیل دارد، می گوید چرا خضوع در قول نداشته باشید؟ برای اینکه موجب طمع در کسانی می شود که قلبشان مریض است و این تعلیل عمومیت دارد. این علت که اختصاص به زنان پیامبر(ص) ندارد؛ این حکم معلل شده به یک علتی که این علت در مورد همه می تواند جریان داشته باشد. لذا وقتی اختصاص نفی شود، دلالت آیه بر تحریم تمام است.

سؤال:

استاد: خضوع به حسب افراد در مواضع مختلف متفاوت است؛ شما الان ممکن است اینجا بر یک کسی وارد شوید و در مقابل او خضوع کنید؛ وقتی سجده می کنید خضوع می کنید؛ وقتی به زیارت می روید خضوع می کنید. یک وقت می خواهم وارد خانه کسی شوم و سرم را کج می کنم، یک وقت هم سرم را بالا می گیرم و می گویم آقا ما ارادت داریم، یک وقت آنجا خیلی آرام ... یک آدم بزن و بهادر که نعره هایش گوش بقیه را کر می کرد، آنجا اینقدر آرام حرف می زند، اینها همه خضوع می شود.

«والحمد لله رب العالمین»